

تا کدام حد در افغانستان باید رفت؟

برگرفته از : دیدگاه

آینده افغانستان خیلی مکرر است. قوت نظامی و سیاسی طالبان رو به تزاید است و رییس جمهور کرزی در داخل کشور حمایت اش را به خاطر فساد سد ناپذیر اداره یی و تقلب آشکار در دوران انتخابات ریاست جمهوری، از دست میدهد. در ایالات متحده امریکا خستگی از جنگ در حال صعود بوده و برای رییس جمهور اوباما حل موضوع افزایش قوا به اساس خواست جنرال ها خیلی دشوار می باشد. اعضای اروپایی ناتو، که عساکر آنها در افغانستان حضور دارند، ترجیح میدهند تا آنها را امروز، نه فردا، به خانه برگردانند.

تصور می شود که غرب سمت حرکت خویش را در هندوکش یا «قبرستان امپراتوری ها»، گم کرده است. اصطلاح «قبرستان امپراتوری ها» بعد از مصیبت بریتانوی ها در جنوری 1842 یعنی زمانیکه تنها یک نفر، از میان 16 هزار، زنده باقی ماند، به افغانستان اطلاق گردید. بسیاری می پرسند که ناتو برای چی در افغانستان می جنگد؟

اروپا در این موضوع خاموشی اختیار نموده است. اما در اصل دارای یک هدف می باشد: از افغانستان خارج شود. در ایالات متحده مباحثات در جریان است که جنگ در افغانستان به مقصد چی صورت میگیرد. اگر این موضوع را پیگیری نمائید، به این نتیجه میرسید که در نهایت امر جنگ به خاطر پیروزی ابرقدرت امریکا بر طالبان می

باشد تا بالاخره آنکشور برای بار دوم عساکرش را خارج نماید.

جستجوی منبع و اهمیت مناقشه افغانستان در درون آنکشور نا ممکن است. افغانستان عبارت از میدان نبرد هاست، اما علل جنگ، که از اواسط دهه 1970، افغانستان را به ویرانه مبدل ساخت، باید در برون مرز های آن جستجو شود. بنابراین «حل افغانی» قضیه نا ممکن است.

سه تقویم مهم برای شناخت معضل افغانستان مهم می باشد: سالهای 1989، 2001 و 2003.

در سال 1989 زمانیکه جنگ سرد به پایان رسید، اردوی سرخ از افغانستان خارج شده بود، ولی باوجود آن شکست خود را پذیرفت. بعد از اتحاد شوروی، ایالات متحده امریکا نیز از مناقشه افغانستان خارج گردید و در این بُرّه، جنگ دوم افغانستان آغاز گردید - یعنی جنگ به وسیله دست های بیگانه میان قدرت های منطوقی همسایه در هندوکش، تحت پوشش جنگ داخلی.

پاکستان با حمایت عربستان سعودی و به کمک طلبه های مذهبی ستیزه جو از میان اردوگاه های فراریان، به عمق ستراتیژی خویش علیه دشمن قسم خورده خویش هندوستان دست یافت. این طالبان توسط استخبارات نظامی پاکستان یعنی آی.اس.آی ایجاد و تسلیح گردیدند. ایران از منافع خویش و اقلیت شیعه ها در غرب کشور دفاع میکرد. و در شمال، اتحاد شمال تاجیکان را با ملیشای ازبکان عبدالرشید دوستم همسایه های شمالی افغانستان و روسیه حمایت و مسلح نمودند.

در سایه این جنگ دوم افغانستان بود که اسامه بن لادن سازمان تروریستی خویش را، در زمان حاکمیت طالبان، به افغانستان منتقل ساخت. و از آنجا حمله وحشتناک تروریستی را در 11 سپتامبر

بالای ایالات متحده امریکا انجام داد. یک ماه بعد از آن جنگ کنونی آغاز گردید.

جورج بوش، در مارچ 2003، تهاجم به عراق را آغاز نمود. وی با این اقدام خویش، نه تنها نیروی ایالات متحده امریکا را بدون موجب ضایع ساخت، بلکه همزمان تمام بحران های باقی مانده میان شرق، مدیترانه و دره هند را یکجا به هم پیوند داد. در نتیجه سیاست خارجی غیرعقلانی ایالات متحده امریکا، ایران به یکی از بازیگران مرکزی ژئوپولتیکی در تمام منطقه مبدل گردید، که بخش شرقی و غربی این کمربند بی ثباتی را به هم ارتباط میدهد.

بنابراین هر آنکسی که بخواهد معمای افغانستان را در حال حاضر حل نماید، باید در وهله اول فاکتور منطقه یی را از نظر بدور نیاندازد. آیا غرب به خود اجازه میدهد تا از آن جا خارج شود؟ اگر چنین باشد، پس ما باید بدون معطلی از افغانستان خارج شویم. اگر چنین نیست، پس باید به بحث «استراتیژی خروج» نقطه پایانی بگذاریم.

بهای خروج غرب از این ناحیه پر تنش قابل پیشبینی است، زیرا ما باید با چند خطر دست و پنجه نرم نماییم، که امنیت غرب را تهدید میکند. این خطر ها که با خروج از عراق و افغانستان ناپدید نمی شوند عبارت اند از: تروریسم، بنیادگرایی اسلامی، خطر هستوی (پاکستان و ایران)، جنگ دستان بیگانه و مناقشات منطقوی (اسرائیل - فلسطین، عراق، افغانستان و کشمیر) و خطر تجزیه (عراق، افغانستان، پاکستان و در افق دورتر خلیج فارس و شبه جزیره عربستان سعودی). این بدان معناست که ما می توانیم در مورد خروج عساکر ما سخن برانیم اما همزمان باید خط جبهه را بیشتر به سوی غرب عقب بکشیم.

نهایت شک برانگیز است، که چنین گامهایی بتوانند امنیت بیشتر را در قبال داشته باشند. از جانب

دیگر استراتیژی غرب در افغانستان دارای نتایج ملموس نبوده و صرف به تحکیم روز تا روز مواضع طالبان می انجامد. پس ما چی باید انجام دهیم؟

نخست - ما باید هدف روشن سیاسی در برابر خویش تعیین کنیم: یعنی برقراری وضع موجود [Status quo] در افغانستان، که امکان فرو افتیدن به میدان کشمکش های منافع منطقی و پایگاه سازماندهی القاعده را سلب نماید. بدون حضور قابل ملاحظه نظامی و همچنان اقدامات بهتر و پایدار تر برای بازسازی، این اهداف قابل دسترسی نیستند.

دوم - بخشیدن روح دوباره به توافق منطقی در مورد آینده افغانستان، که میتواند از بی ثباتی اضافی پاکستان دارای سلاح هستوی، جلوگیری نماید. برای این منظور در نظر گیری منافع پاکستان و ایران ضروری می باشد، به همین منوال تأمین منافع هند، عربستان سعودی و همچنان چین لازمی می باشد. در این راه حل، مناقشه کشمیر نیز باید نقشی ایفا نماید، ولی نباید به دشواری ها، که تمام فرآیند را همراهی خواهد کرد، کم بها داده شود. دستیابی به این گونه توافق وظیفه ساده دیپلوماتیک نخواهد بود. ولی در هر حال قابل اجراست و باید در اهداف کنفرانس جدید در مسأله افغانستان جا داده شود.

سوم - تلاش های موازی جهت پیشگیری بحران - و امکان جستجوی راه حل - حتا برای شرق میانه وسیع، عراق، خلیج فارس و ایران نیز ضروری می باشد. اینجا بیابان پُر از نا پیدا ها است، هرگاه ما نکوشیم این دشواری ها را، تا حداقل، ساده بسازیم، نبرد معلوم و مجهول ادامه یافته و راه حل های جزئی را به چالش خواهد کشانید.

ولی پرسش اساسی در کُل یکی باقی می ماند، و آن اینکه آیا ایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا دارای نیرومندی، استواری و آینده نگری برای

تحقق چنین یک امری استند. دلایل قوی وجود دارد ، که باید شک نمود. بدیل آن عبارت است از آینده پُر از هرج و مرج و خطر در این نقطه بزرگ گرم . افغانستان شاید خیلی دور به نظر برسد، ولی بی نظمی و تشدد آن، در اصل، در نزدیکی ما قرار دارد.